

تبریز



لمیده بر دامان کوه «عئینالی»، پای بر پای سهند سوده، دامان در کوچه باغات «سردری» شسته دردانه‌ای که روستاهای «حکم‌آوار»، «قره‌ملک»، «باغمشه»، «جامیش‌آوان»، «پینه‌شالوار»، «عم‌زین‌الدین» بیجاده‌ها دور آن نگین چیده آمده‌اند.

لمیده بر دامان کوه «عئینالی» پای بر پای سهند سوده، دامان در کوچه باغات «سردری» شسته دردانه‌ای که روستاهای «حکم‌آوار» «قره‌ملک» «باغمشه» «جامیش‌آوان» «پینه‌شالوار» «عم‌زین‌الدین» بیجاده‌ها دور آن نگین چیده آمده‌اند.

آسوده‌ای در آغوش دروازه‌های «نوبار» «دوه‌چی» «سرخاب» «اسلامبول» «باغمشه» «خیوان» «گجیل» به سن و سال تاریخ.

بر خاکش آهسته فرود آید که تن نازک عارفان و شاعران و نقاشان و خطاطان را نرنجانی. گام آهسته نه که برگستان و خفتان پادشاهان و شاهزادگان و امیرانی چون شاهان قره‌قویونلو، آل جلایر، چوپانیان، شدادیان، روادیان، تیموریان چون طلسم ظفرساز اعصاری بر پایت نیچد.

اینک! عمارت صاحب‌الامر (عالی‌قاپو) اش که خاطره تاج‌گذاری شاهان ایران‌سازی مانند شاه اسماعیل را به یاد دارد. این شهر روزگاری پایتخت و مرکز رسمی ایران و گر خود هیچ نبود شهر ولیعهدنشین ایران بوده و دورانی، بزرگان چارسوی آفاق را به آغوش خود می‌کشیده است، چندانکه پویندگان کمال و فضل، از هنرمندان و عالمان و شاعران برای زندگی و زندگی آموختن و حتی برای مردن و برخی برای خفتن جاوید به تبریز می‌آمده‌اند و بسا کسا که با آرزوی ماندن در تبریز زیسته و به مراد نرسیده است. خاقانی، مجیر، فلکی، میرحیدر تونی، ذوالفقار را از شیروان، کمال را از خجند، بهزاد و برهان‌الدین واعظ را از هرات، مانی و قطب‌الدین و را از شیراز، پیر باب و اثیرالدین را از فرغانه و خوارزم، «امام محمد فخر رازی» را از ری، اشهر و امیرشاهی و را از سبزواری و اسدی را از طوس «ظهیر» و «شاهفور» را از نیشابور و «خواجه سلمان» را از ساوج به آغوش خود کشیده است.

در محله‌های «میر چوپان» «یادگار سلسله چوپانیان»، «علی سیاهپوش» «ورجی» «چرنداب» «اهراب» «ششگلان» «سنجران» «گجیل» «نوبار» «ده‌وه‌چی» «امیره‌قیز» «انگش» «ایکی قالا» «خیوان» «مارالان» «لیلاوا» «دیک‌باشی» «لله‌بیگ» «قوری‌چای» «سئلاب» اش بزرگانی بالیده‌اند که هر یک در حوزه خود دارنده مکتبی نوآین آمده‌اند.

اگر گوش فراداری، از دانشکده قاریان دارالعلم «ربع رشیدی» نوای تلاوت قران می‌نیوشی. دیده بگشا که در کوی استادان دانشگاه «شام‌غازان» «عطاملک جوینی» و «قطب‌الدین شیرازی» دو بینی. ها! «سعدالدین وراوی» در گوشه‌ای «مرزبان نامه می‌نویسد» عالم دین بر ستیز اولاد زردموی و غاصب آدم حکم جهاد انشاء می‌کنند و «میرزا عیسی قائم‌مقام فراهانی» «رسالة جهادیه» را گردآوری می‌کند. «شیخ عبدالرحیم سلطان القراء» جمع کرده به ترتیب قشون و اعزام قوا به امداد قیام «شیخ شامل داغستانی» می‌پردازد. «ملا عبدالله مامقانی» «شرایع‌الاسلام» «میرزا فتاح شهیدی» «شرح مکاسب» و «علامه امینی» «گربان و دادخواه» «الغدیر» می‌نویسد. «علامه طباطبایی» «قاضی» در «شادآباد» حلقه تفسیر بسته، «مرعشی نجفی» شجره سادات شهر رسم می‌کند.

«محمد حسین خلف تبریزی» «برهان قاطع» «گشوده» سر به پاسخ مشکل لغوی «مدرس خیابانی» در تصنیف «فرهنگ نوبهار» و «فرهنگ بهارستان» اش گرم داشته است.

جمعی زیرمشق بر زانو قلم قط می‌زنند و گرد «واضع‌الاصل» مشق می‌کنند؛

نسخ تعلیق اگر خفی و جلی است واضع الاصل خواجه میرعلی است

نی کلکش اگر شکر ریز است کاصلش از خاک پاک تبریز است

در هر میدانی خطاطان نام‌داری از 171#& ملاعلا بیگ&؛ و 171#& ملا عبدالباقی&؛ و 171#& جعفر بایسنقری&؛ و 171#& ابن بواب&؛ و 171#& صیرفی&؛ در و بیکر بناهای شهر را به خطوط خود می‌آریند.

صیرفی ناقد جواهر خط که به تبریز گشت گوهر ریز

هست بر حسن خط او شاهد در و دیوار خطی تبریز

و هراتیان روی آورده به مکتب تبریز به سرکردگی 171#& بهزاد&؛ گرد 171#& آقا میرک&؛ فراهم آمده به تذهیب کتیبه‌ها مشغول‌اند.

171#& میرمصور&؛ که تازه از سن پترزبورگ برگشته در حلقه نگارگران به رسم رنگ و روغن سرگرم است و 171#& حمله نادرشاه&؛ را بر پرده می‌آورد و شاگردانی ایستاده بر دورش می‌بینی: 171#& بیاسمی&؛ و 171#& رسام نخجوانی&؛ و 171#& قن‌دریز&؛ و 171#& ایرانی&؛ و...

171#& کمال خجندی&؛ از فراز 171#& قلعه باغمشه&؛ سر بدر کرده به ره گم‌کرده‌ای نشانی تبریز را می‌گوید:

از بهشت خدای عز و جل تا به تبریز نیم فرسنگ است

و از سر وجد و سرمستی این مهد معنی سرود سرداده، می‌خواند:

تبریز مرا به جای جان خواهد بود پیوسته بدو دل نگران خواهد بود

تا در نکشم آب چرنداب و گجیل سرخاب ز چشم من روان خواهد بود

در این شهر که روزی 171#& شمس&؛ عالم‌آرا و 171#& مولوی&؛ آفرین را از مشرق خود برتابانده است چه‌چهره و زنگه‌های مناجات 171#& اقبال‌آذر&؛ از بام خانه‌اش در 171#& ششگلان&؛ گوش فلک و ملک می‌نوازد. تو گو پریان سرگران آسمان به شنودنش از عرش معلا به فرش تبریز می‌ریزند چه دیدی که شاید این گلباران جادویی بر 171#& فرش تبریز&؛ دسته گلی است که پریان آسمان به آب جویباران تبریز داده‌اند تا رنگ‌رزان و نقش‌بافان پشم و ابریشم را در آن بشویند و بینندگان با تماشایش غم از دل شویند و غبار از خاطر زدیند.

نغمه‌سازانش به نای و نوا 171#& مکتب تبریز&؛ به تغنی‌اند. در محله 171#& تارزن‌لر&؛ کولیان شهر که در همه‌جای دنیا یک تیره واحدی با نام‌های زنگنه - چینگنه - چیگان - شاگان و در تبریز با عنوان 171#& قره‌چی‌لر&؛ مشتهراند، دور نام‌آورترین استادشان استاد تاری 171#& غلامحسین بیگ‌جه‌خانی&؛ به آهنگ باران ضرب گرفته‌اند و به آواز 171#& میرعلی‌اصغر صادق‌الوعد&؛ و 171#& حاجی غلامرضا قیطانچی&؛ گوش خوابانده‌اند.

از بام دو بالا بلند ایستاده به ایوان شهر - 171#& گوئی مسجد&؛ و 171#& مسجد علی‌شاه&؛ - بانگ اذان بام فرا می‌خیزد. دو مسجد دل‌شکسته از گردش چرخ کژرف‌تر از خط ترسا، که هر دو 171#& بدین شکستگی ارزد به صد هزار درست&؛. شاید هیچ بنایی غیر از 171#& مسجد جهان‌شاه&؛ مزین به خط 171#& نعمه‌الله ابن بواب&؛ و 171#& عبدالله صیرفی&؛ نیست که 600 سال پیش در کتابه‌هایش با خط ثلث نوشته‌اند:

کردار بیار و گرد گفتار مگرد چون کرده شودکار بگویدکه که کرد

در بازار شهر، 171#& غریب&؛ عاشقی، ساز بر دوش، غریبانه در پویه 171#& شاه‌صنم&؛ اش می‌گردد و مویه می‌کند.

آن‌سو ترک، سردار و سالار، بی‌قرار بر ترک اسب ترکی نشسته فتراک بر بسته توسن شجاعت زیر ران گرفته می‌تازند و بیرق سفید ننگ‌نشان را از بام‌ها به زیر می‌کشند.

شاعرانش از 171#&همام; 171#&قطران; و 171#&صائب; در گوشه‌ای انجمن کرده‌اند و در زیر درختان تبریزی 171#&شهریار; را دست بر گردن 171#&پروین; بینی.

و روزگاری است تا این تبریز از چشم روزگار افتاده و فراموش عالمی شده است.

رودخانه‌های 171#&میدان چایی; و 171#&آجی چایی; چونان اشک دیدگان تاریخ بر گونه تبریز جاری است.

و بر چارکنار شهر چار گورستان که مردگانش زندگان تاریخ‌اند. گورستان‌هایی که مردگانش زندگان جاوید تاریخ‌اند. زندگانی که روح و روح ریحان حیات و بقا به زندگان می‌دمند.

کالبد ارواحی خجسته که روح ریحان به باغ بشری می‌دمند بر مرغان موسیقار که بنشسته بر برگ و بار دار و درخت به تغنی و ترنم‌اند می‌وزند.

اگر این چهار گورستان قدیم تبریز را از تذکره معارف ایران کم کنیم چه به جای می‌ماند؟

گورستان نی، شایسته‌تر آنکه شناسنامه زارش بخوانیم. شناسنامه‌های سنگ‌نوشته؛ کتیبه‌هایی طول و عرض تاریخ در نوشته.

ماضی کتابه‌لرده اوخور احتشامینی آغلار کتابه‌لرده قالان اعتبارینا

کتابه‌هایی که هر یک طمغای زرینی است مضروب بر پیشانی دوران. ایستاده بر سر خفتگانی که با قامتی قیامت تا فردای قیامت در گورستان‌های قدیم و عذیم‌النظیر 171#&چرنداب; و 171#&بئیلانکی; و 171#&گجیل; و 171#&سرخاب; ایستاده‌اند و اگر من و تو نامشان را ندانیم که گاهی از کوه فضیلت آنها نگاهد و آنچه ما راست نادانی ماست.

در بیرون دروازه‌های هفتگانه تبریز علاوه بر این قبرستان‌ها، مزارات متبرک دیگری در بقاع، زاویه‌ها، تکیه‌ها، خانقاه‌ها، و حظیره‌ها واقع است که مزار 171#&میرحیدر تونی باکویی شیروانی; قطب سلسله 171#&حیدریه; [2] و 171#&پسرش اسکندر میرزا) در تکیه خود بابا به نام 171#&حیدر تکیه‌سی; زاویه مولانا 171#&احمد اره‌گر; در روستایی به همین نام، قبر 171#&بی‌بی فاطمه دختر شیخ فضل‌الله نعیمی; (حلال خور) - رهبر حروفیه و همسر عمالدالدین حسینی نسیمی شیروانی در محله نوبار که او را سلخ کردند و در حین شهادت فرمود:

در مسلخ عشق جز نکو را نکشد لاغر صفتان زشتخو را نکشد

گر عاشق صادقی ز مردن مه‌راس مردار بود هر آنکه او را نکشد [3]

ایضا مرقد خواجه عبدالرحیم ازآبادی در کوچه ازآباد (آقاجان آباد کنونی؟)، مقبره شمس تبریزی نیز که احتمالاً در زیرزمین مسجدی واقع در محله چرنداب است، مرقد 171#&تاج‌الدین علی‌شاه; - وزیر من حیث‌الاستقلال سلطان محمد خدابنده - ، مزار شاه حسین ولی - از اولاد شیخ شهاب‌الدین سهروردی - در پل سنگی، از زمرة آن یک از هزارهاست.

خانقاه سرخاب که مزارات زیادی در امان آن خانقاه مانده بود در روزگار ما شبانه تخریب و با خاک یکسان شد کاشکی دست‌کم سنگ قبرها و کتیبه‌های پربهای مشکین خط محافظت می‌شدی.

گورستان چرنداب:

در جنوب تبریز تکیه به کوهپایه‌های 171#«سهند« داده قبرستانی بود که روزگاری درهم کوفته، شرابخانه‌اش کردند و اگر نبود همت 171#«حاجی میرزا عباسقلی چرندابی« تا طلوع انقلاب اسلامی باید این ننگ را نیز بر پیشانی می‌داشتیم. گورستانی که کوچکترین بزرگانش 171#«سلیمان ساوجی« - اشعر شاعران - ، 171#«ابوبکر سله‌باف تبریزی«[4] - پیر شمس تبریزی - ، 171#«قاضی بیضاوی« - مفسر کبیر - ، 171#«خواجه عبدالله صیرفی« - خطاط و واضع خط مثنی - ، 171#«شیخ عبداللطیف بن بدل تبریزی« - استاد شیخ شهاب‌الدین سهروردی - ، 171#«مولانا محمود مراغی« - خلیفه شیخ زاهد گیلانی و استاد شیخ صفی‌الدین اردبیلی - ، 171#«عماد فقیه قزوینی« «، 171#«ابو منصور محمد بن اسعد حفده طوسی« - (ممدوح خاقانی) - ، 171#«عطا ملک جوینی« - صاحب تاریخ جهانگشای جوینی - و برادرش 171#«خواجه شمس‌الدین محمد جوینی« - صاحب دیوان ممالک مغول - ، 171#«عصار تبریزی« و 171#«قطب‌الدین شیرازی« «، 171#«مولانا تاج‌الدین کرکهری« - که سلطان محمود غازان را به اسلام درآورد - ، را می‌توان در شمار کرد.

بئیلانکی

171#«قله باغمش« یا 171#«قله اخی سعدالدین« که روزگاری زاویه و خانقاه 171#«باباکمال خجندی« بود و در باغ او که به نام 171#«شیخ کمال« موسوم است، بزرگان گرد آمده و بر دفن خود در جوار آن چشمه نور وصیت کرده‌اند. مقبره 171#«احمد چپ« از صحابی پیامبر اسلام، 171#«خواجه رشیدالدین فضل‌الله وزیر همدانی«، - ، 171#«مولانا طوسی شاعر(اسدی)، مشربی شیروانی، استاد بهزاد نقاش، استاد سلطان محمود مجلد و بابا کمال خجندی در آن‌جا واقع است.

گورستان گجیل

از مشاهیر مدفونین این گورستان چند تن از اصحاب پیامبر اکرم است که اشهر اصحاب مدفون در گجیل 171#«حضرت عکاشه« از اکابر اصحاب سیدالابرار است. در این گورستان بیش از 40 تن از اعظم قاریان قرآن و کثیری از حفاظ و صدها عارف و مفسر و محدث و شاعر و بابا مانند 171#«شیخ نجم‌الدین زرکوب« و 171#«شمس‌الدین محمد طبری« و ... مدفون شده بودند که متأسفانه میرزا محمدعلی تربیت مؤلف دانشمندان آذربایجان علی‌رغم علم و اطلاع از مدفونین گورستان هزارو چند صد ساله گجیل به هنگام تصدی شهرداری تبریز این موزه معارف را تخریب کرد و جای آن باغ گلستان را عمارت کرد.

امروز که جز بقایای چند اثر تاریخی از آثار محتشم تبریز به جای نیست و امروزیان به تعیین محل و تأسیس یادبود آن آثار فخیم و فاخر بر روی اتلال و دمن آن مفاخر ناگزیراند به دو دلیل است؛ اولی زلزله و دومی حمله قوای عثمانی.

یکی از مهم‌ترین آثار ارج‌دار تاریخی تبریز همانا گورستان تاریخی و مقدس سرخاب بود که از بس گنبدها و بقاع و حظائر معلا و نفیس در آن بود که چشم رشک‌ورز خلیفه مسلمین! را تاب دیدن آن آثار عالی اصحاب و تابعین و اولیا و اصفیاء نبوده و به مثل شاخصه‌ای از شهر، آن‌ها را ویران و با خاک یکسان کرده‌اند. در باره این حملات در تاریخ به اشباه و نظائر جملات زیرین به وفور برمی‌خوریم: 171#«قبرستان سرخاب را رومیة شومیه ویران کرده‌اند...« «، 171#«لوح قبر شیخ ذوالنون را در زمان رومیه بشکسته‌اند...«.

مهاجمین عثمانی به تخریب تبریز بسنده نشده و صنعتگران، معماران، نساجان، نقاشان، خطاطان و کاشیکاران تبریز را با خود به اسارت می‌بردند تا بابعالی دارالخلافه عثمانی را به زیبایی تبریز گردانند و اسیر علیرضا تبریزی - استاد 171#«معمار سنان« که عمارت جوامع و صوامع و سراهای‌های زیادی به نام او زده شده - از آن زمره است.

گورستان سرخاب:

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی می‌فرموده‌اند که: هرکه از تبریز می‌آید و به جانب ما میل می‌نماید تحفه او می‌باید که خاک پاک سرخاب باشد. در وقت نقل و ارتحال آن قدوة اهل حال بسیار از تراب سرخاب جمع شده وصیت فرموده‌اند که این خاک‌ها را در قبر من پهن سازید که من نیز در خاک سرخاب مدفون باشم[5].

به تبریز از شوی ساکن زهی دولت زهی عزت

به سرخاب از شوی مدفون زهی روحا، زهی راحت

طنطنه معنوی گورستان سرخاب چندان گیرا بود که نوشته‌اند: مولانا محمود مراغی در انتخاب مرقدی برای خود به سرخاب تشریف فرموده‌اند و به هرجایی تفحص و تجسس نموده در حوالی مزار کثیرالانوار مولانا نظام‌الدین غوری محل خوبی بوده به حضرت ایشان نموده‌اند، فرموده‌اند که حضرت مولانا مظهر جلال الهی بوده‌اند و جلالت بر ایشان غالب بود ما تاب آن نداریم. به هرحال از سرخاب

قطع نظر کرده به گجیل تشریف آورده‌اند.

مردم تبریز به هنگام نزول بلایای سماوی و وقوع زلزله به سرخاب ملتجی می‌شدند تا در امان مانند [6].

میرزا محمدبن محمدرضا مجذوب تبریزی دانشمند و صوفی قرن 11 هجری در تجلیل و تبجیل سرخاب نوشته است:

چه خون‌ها نقش‌بندان خورده باشند ز رنگ‌آمیزی سرخاب تبریز

ز یمن سینه‌صافان سحرخیز کند کار محک سرخاب تبریز

باباکمال خجندی در این باره فرماید:

تبریز اگر کند هوس او را از این مقام

سیلاب اشک راست به سرخاب می‌برد

درباره تسمیه این گورستان به سرخاب، اصح آراء چنین است که به نام مبارک «سهراب« - از کبار اصحاب پیامبر که نخستین مدفون این حظیره می‌باشد، موسوم آمده است. و بواسطه مرقد آن بزرگوار آنجا گورستان و مزار شده و اسم آن موضع را نخست «سهراب« می‌گفته‌اند. بعد از آن به مرور ایام و جوار کوه سرخ، سرخاب شده است. در آن گورستان نیز قبر بسیار منسوب به اصحاب و کبار و تابعین ابرار بوده است. [7]

البته تصحیف «سهراب« به «سرخاب« یا بالعکس در السنة ثلاثة اسلامیه - عربی، ترکی و فارسی سابقه دارد. امام خاقانی فرماید:

به روی زال و سرخاب و پنبه و ابر

به حیز و خشنی این زال گشته آن سرخاب

خواجوی کرمانی نیز گفته است:

گر می‌ام از پای درآرد نبود عیب

در سر سرخاب رَوَد رستم دستان

نام پسر افراسیاب نیز «سورخای« (سورخاو) است که به تصحیف «سهراب« خوانده می‌شود. سرخو اسم مکان در این منطقه با غیر ساکن و حروف بی‌صدا ختم نمی‌شود مانند تبدیل دیزه به دیزج، گرو به گراب، سرو به سراب، خیو به خیاو.

حدود گورستان سرخاب همین است که امروز معین و محصور شده و عده‌ای که آن را به محله گرو می‌کشاند تصویری ناصواب دارند. مزار بابا مزید جزو سرخاب نبوده و در موضع دره گرو است و طبق استدراکات و تتبعات شهید نیکنام ثقه‌الاسلام، در مسجد کاظم بیگ فعلی است و این با سرخاب فاصله داشته چندانکه نوشته‌اند: «ما بین سرخاب و بابا مزید مزاری است در کمال روحانیت و صفا...«

لااقل محل عمده و مرکز گورستان در همین نقطه بوده است چراکه نخستین مدفون این محل که گورستان سرخاب به شرف او تأسیس شده صحابی پیامبر اکرم سهراب بوده و پس از او مزار امیه بن عمر است که جایش را در پای درخت کلانی نزد سید حمزه امروزی و قریب مزار سهراب نوشته‌اند و قبر حارث پسر امیه که مزارش در جناب آن جناب است. «امیه بن عمر بن امیه ضمیری« پسر صحابی محدث، غازی غزوات بدر و احد و سفیر پیامبر به دربار نجاشی پادشاه حبشه است. حارث بن امیه صاحب لواء النبی که جزو فاتحان آذربایجان بوده و در سال 205 هجری - 3 سال پس از فتح آذربایجان - شهید شده و در جوار حضرت سهراب است.

«عمران« از اصحاب پیامبر، و «قدامه بن حصین تمیمی« مشهور به «ابو محجن

الثقفي؛ - (محجن عصا را گویند. در فتح مکه پیامبر عصای او را گرفته بت‌ها را شکست و سپس به علی داد که بت‌ها را بشکند و به زیر اندازد. از آن پس حضرت او را ابوالمحجن ملقب فرمود ابوالمحجن خود شاعری مخضرم (متعلق به دو دوره جاهلی و اسلام) بوده) - در سرخاب مدفون‌اند.

در این گورستان مقدس، علاوه بر اصحاب و تابعین ده‌ها بابا خفته جاویدند. بابا در مدارج و مراتب عرفانی و طبقات صوفیه بالاترین پایه بود. در ترکی دهه مانند دهه یاب‌یاز، دهه یعقوب، دهه قورقود و در فارسی بابا مانند باباکمال خجندی، بابا مزید، بابا حسن، بابا فرج که همگی در تبریز خفته‌اند.

نظر به علو درجه معنوی بابائی تعداد بابایان در تاریخ صوفیه بسیار اندک بوده است و اعجب اینکه شمار باباهای خفته در گورستان‌های سه‌گانه سرخاب، چرنداب و گجیل تبریز به صدها می‌رسد و اکثر این شمار راجع به گورستان سرخاب است.

واپسین مدفونین گورستان سرخاب 3 تن از مجاهدان و آزادیخواهان شهید ایرانی است که ضمناً در عداد مصادر علما نیز می‌بوده‌اند. نخستین این سه تن وزیر دانشمند ایرانی، واضع نثر و انشاء نوین فارسی و مجاهد کبیر « میرزا عیسی قائم مقام فراهانی؛ و دومین این شهدای مجاهد مصلوب یوم عاشورای 1334 قمری متفکر انقلاب مشروطه اصیل و اول « ثقه‌الاسلام شهید؛ و سومین و واپسین مدفون شهید سرخاب شهید سعید «؛ شیخ محمد خیابانی؛ است.

حظیره‌الشعرا

ها! ستونهای مقبر سرخاب در فراز آمدند بهر سلام

دست رقصان شمس تبریز است آنکه خورده گره به دست همام

از مهمترین حوزه‌های گورستان سرخاب وجود « مقبره‌الشعراء؛ و یا « حظیره‌الشعراء؛ در این مجموعه است. صدها شاعر بزرگ و ده‌ها تن از ائمه و ارکان ادبیات ایران در این حظیره خفته‌اند. نام چند تن از مشاهیر شعرای مدفون در این مقبره از این دست است:

خاقانی شیروانی، همام تبریزی، ظهیرالدین نیشابوری، شمس مغربی، مانی شیرازی، اشهر سبزواری، عاجز سرابی، ذوالفقار شیروانی، لسانی شیرازی، شکیبی تبریزی، شاهفور نیشابوری، استاد سید محمد حسین شهریار.

و به گمانی بیشتر اثیرالدین اخسیکتی، قطران تبریزی، فلکی شیروانی، مجیرالدین بیلقانی نیز در این حظیره مقیم‌اند.

... و باقی سکوت

مغربی تبریزی

محمد بن عزالدین بن عادل بن یوسف تبریزی معروف به شیرین [8] متولد 749 ه ق روستای « امد؛ از بلوک رودقات تبریز [9] « مغربی؛ و گاهی نیز شمس مغربی تخلص می‌کرد

علت اشتهار او به « مغربی؛، سیاحت و سفرش به مغرب بوده است که در بعضی سیاحت‌ها به دیار مغرب رسیده است و آنجا از دست یکی از مشایخ که نسب وی به شیخ بزرگوار شیخ محی‌الدین العربی قدس‌الله سره می‌رسد، خرقة پوشیده است. [10] او مرید شیخ اسماعیل سیسی بوده [11] و وقتی درویشان را به اربعین می‌نشانده، شیرین مغربی را نیز به اربعین خوانده [12] سلسله توبه و تلقین او از خط امیرصافی‌الدین شاه مجتبی (مخدومی) یک بار از بهاء‌الدین همدانی تا معروف کرخی و امام علی بن موسی‌الرضا و بار دیگر از طریق عبدالمؤمن سراوی و شیخ سعدالدین تا ابی‌النجیب سهروردی و باری توسط شیخ سیسی به شیخ نجم‌الدین کبری می‌رسد. [13] از او مکاشفات، کرامات و حالات عجیبه زیادی نقل شده است. مذهبش وحدت وجود است و مشربش لذت شهود. [14] اشعاری در ایضاح استعارات مجازی به معانی حقیقی در زبان عرفانی صوفیه و ادبیات عرفانی دارد. از شعرای عارف پیشین با حافظ معاصر و از او متأثر بوده و به سنایی و عطار نظر داشته، چندانکه فرموده :

از موج او شده است عراقی و مغربی وز جوش او سنایی و عطار آمده [15]
و به اسقبال غزل همام تبریزی به نیم زبان باستانی آذری رفته است. [16] و با شیخ کمال خجندی مصاحبت داشته [17] و گویا میرزا میرانشاه فرزند تیمور گورکان در حکومت تبریز به مولانا محمد شیرین مغربی ارادت می‌ورزید،

شیخ عبدالله شطاری مؤسس فرقه صوفیه شطاریان خرقة از دست مغربی پوشیده و به جانب هند برای ارشاد رفته و در 833 در آنجا درگذشته است. [18]

نسخ خطی دیوان اشعار او به زبان‌های فارسی و عربی و گویش پهلوی آذری در کتابخانه‌های متعدد ایران و جهان به وفور موجود است. [19] و بارها به سیاق سنگی چاپ شده است. [20] از دیگر آثار او رساله [171#&مرآت‌العارفین&21]؛ یا [171#&اسرار فاتحه»]؛ در تفسیر سوره فاتحه‌الکتاب، [171#&جام جهان نما&171]، [22]؛ در الفرید فی معرفه‌التوحید&23]؛ و [171#&نزہت ساسانیہ&24]؛ باقی‌مانده است.

فوت او به تحقیق و اجماع نظر مؤلفین در سال 809 ه. ق. اتفاق افتاده و کلمه [171#&خیر»]؛ با تسامحی ماده تاریخ درگذشت او یافته شده است.

چون مغربی از مغرب تن رفت به —شرق در جنت فردوس بدیدم که به س—یر است

پرسی—دمش از عا—بت و سال وفاتش خندان و خرامان شد و فرمود که [171#&خیر»]؛ است

نقل است که میرزا ابوبکر پسر میرانشاه بن امیر تیمور گورکان از سپاه قرا یوسف شکست خورده به عزم انتقام متوجه تبریز گشت که مردم تبریز با قرایوسف متفق بوده‌اند و سوگند یاد کرد که نه از تبریز اثر گذارم و نه از تبریزیان خبر. مردم تبریز از این خبر با اضطراب به خدمت مولانا (مغربی) شتافتند. در آن ولا مرض طاعون نیز در تبریز بود. مولانا فرمودند اضطراب مکنید دل به حق ببندید بعد از ساعتی سر برآوردند از مراقبه و فرمودند بدرگاه الهی بار یافتم صورت حال معروض شد قربانی طلب داشتند تا این بلا دفع گردد ما خود را قربان ساختیم. فردا ما از این دنیا رحلت می‌کنیم نعش ما را به سرخاب می‌برید و در حظیره بابا مزید مدفون می‌سازید. چون از آنجا باز می‌گردید لشکر میرزا ابابکر منهزم گشته به صدهزار پریشانی و بی‌سامانی به طریق گدایی به در خانه‌های شما واقع خواهند شد. چون تبریزیان این شنیدند زبان به دعا و ثنای آن مخدوم عظیم‌المثال گشودند و گفتند: ما وجود شریف شما را خواهانیم گو از ما اثر مباح. حضرت مولانا فرمودند چنین شد. سپس:

ز تبریز تا دامن سردرود روان گشت خون سپاهی چو رود

و آنچه حضرت مولانا محمد مغربی فرموده بودند صورت پیدا کرد و امیر قرایوسف به فتح و ظفر اختصاص یافته قاتل میرزا میرانشاه را حکم قصاص فرمود و اشارت کرد تا سر شاهزاده را به بدنش رسانده به آئین سلاطین در سرخاب دفن کردند و بعد از مدتی استخوان او را به ماوراءالنهر بردند. الحکم لله [25]

همام تبریزی

مولانا خواجه همام‌الدین محمد بن علاء‌الدین افریدون تبریزی از شاعران قرن هفتم بوده و در 636 ه. ق. در تبریز زاده است.

همام را سخن دلنشین و شیرین است ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی

و در همین شهر مألوف اقامت داشته و به شهر مولد و مسکن‌اش عشق می‌وردزیده است:

ای عرصه تبریز زیانت مرساد آسیب زمان به مردمانت مرساد

تو همچو تنی و جان و دل همچو امام دردی به دل و غمی به جانت مرساد

پدرش نیز شاعر بوده و [171#&علاء»]؛ تخلص می‌کرده چنانکه همام گوید:

سخنی لایق سمعت نبود، و باشد هم غزل‌های همام بن علای تو بود [26]

از شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی [27] و از اقران قطب‌الدین شیرازی بوده اشعاری به عربی [28] و فارسی در مدح و توصیه او به خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی دارد [29]. دانشمندی فاضل و اهل دل بوده بزرگان و امرا و وزیران به صحبتش مائل و در دستگاه حاکمان، صاحب جاه و منزلت بوده و مدتی وزارت آذربایجان داشته است. با سلطان محمد خدابنده، سلطان احمد تگودار - ایلخان مغول - ، غازان خان و دو وزیر مغول - خواجه شمس‌الدین محمد جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله معاصر و نزد آنها چندان

محترم بوده که جوینی برای زاویه او هزار دینار مقرر کرده: « چون زاویه متبرکه شیخ امام همام قدوه الانام، زبده الایام، مقبول الخواص و العوام، فریدالزمان، اکمل نوع انسان، همام المله والدين، زیدت فضائله بحکم و المشرب العذب کثیر الزحام، منزلگه خاص و عام است و آستان گاه طبقات انام ... واجب و لازم شد ... جهت سفره او حظی وافر و قسطی مستوفی تعیین کردن بنا بر بیان مقدمات، از محصول روم بر سبیل ادرار علی الدوام و الاستمرار مبلغ یک هزار دینار مقرر شد. [raquo;

همام با قطب الدین عتیقی یزدی (متوفی 675)، پوربهای جامی (متوفی 699)، فخرالدین عراقی [31] و شیخ اجل سعیدی معاشرت و مشاعرت داشته و ملاقات او با سعیدی اشهر است. [32]

چندانکه از اشعار همام پیداست، او به سعیدی، سنایی، نظامی گنجوی و انوری توجه داشته و اشعار آنها را اقتفا و آنها را تجلیل کرده است. و شاعرانی مانند حافظ شیرازی، عبید زاکانی، امیر خسرو دهلوی، کمال خجندی و شمس مغربی به اشعار او توجه داشته و به استقبال آثار او رفته اند.

از دیوان همام که به امر خواجه رشیدالدین فضل الله تدوین شده، و بعدها (در سال 816) به قلم جعفر بن علی تبریزی کتابت شده، نسخه های معدودی بازمانده است که ابتدا توسط مؤید ثابتی و سپس توسط رشید عیوضی در 3616 بیت چاپ شده است.

همام تبریزی در روز دوشنبه بیست و پنجم ماه صفر 714 ه. ق در 78 سالگی درگذشته و گویا در حمام «گرو' بر تخته ای که بر بالای آخر گرم بود بنشست، او را غشی آمد و در آخر گرم افتاد، چون بیرون آوردند وفات کرده بود.

بیست و پنجم ز صفر روز دوشنبه که صبح هفتصد و چارده هجرت شده از دور زمان

افضل عصر همام الدین زین عالم خاک رخت بر بست و روان گشت سوی صدر جنان [33]

مزار خواجه همام الدین تبریزی در حوالی مزار حضرت بابا مزید به جانب شرق واقع است [34] و محل قبر بابامزید در پیش مزار شیخ معین الدین صفار است [35] که مسلماً قبر بابامزید در پائین دره گراب (گرو) است. [36]

[1] سالها در مدرسه محله انگش درس خوانده است. (روضات جزء اول ص 442).

[2] از بنای عالی عمارت مسجد وی (علیشاه) همتش را قیاس می توان کرد چه در ربع مسکون به رفعت طاق مسجد وی طاقی واقع نشده از طاق کسری که در مداین است ارفع است. مجالس المؤمنین؛ قاضی نورالله شوشتری، ج 1 ص 82 و ج 2 ص 51.

[3] روضات جزء اول ص 478.

[4] مثنوی معروف سعیدی با بیت زیر در بوستان ناظر به شیخ ابوبکر سله باف است:

عزیزی در اقصای تبریز بود که همواره بیدار و شبخیز بود

[5] روضات ص 47

[6] روضات ص 17

[7] روضات جزء اول ص 41.

[8] روضات الجنان؛ حافظ حسین کربلایی؛ تصحیح علامه حاجی میرزا جعفر سلطان القرایی تبریزی جزء اول ص 68.

[9] حاشیه 3 ص 66 جزء اول روضات الجنان جعفر سلطان القرایی - تاریخ ادبیات ذبیح الله صفا ج 3 ص 1138 - دانشمندان آذربایجان محمدعلی تربیت ص .

[10] نفحات الانس؛ مولانا عبدالرحمن جامی

- [11] حبيب السير؛ خوندمير، كتابفروشي خيام ج3ص549.
- [12] نفحات الانس؛ مولانا عبدالرحمن جامي
- [13] روضات الجنان؛ حافظ حسين كربلايي؛ تصحيح علامه حاجي ميرزا جعفر سلطان القرابي تبريزي جزء اول ص 68 و69.
- [14] مجمع الفصحاء رضاقلي خان هدايت
- [15] ديوان شمس مغربي چاپ سنگي.
- [16] نشرية دانشكده ادبيات تبريز سال8 شماره 2 مقالة فهلويات مغربي تبريزي به قلم محمد امين اديب طوسي.
- [17] نفحات الانس؛ مولانا عبدالرحمن جامي
- [18] كوي سرخاب تبريز؛ دكتور ضياءالدين سجادي، انتشارات انجمن آثار ملي 133، تهران 1356ص410.
- [19] فهرست نسخه هاي خطي؛ احمد منزوي، ج3، ص2542 - 2539.
- [20] كوي سرخاب تبريز؛ دكتور ضياءالدين سجادي، انتشارات انجمن آثار ملي 133، تهران 1356ص406.
- [21] تاريخ ادبيات فارسي؛ ذبيح الله صفا، ج3، ص1139.
- [22] تاريخ نظم و نثر در ايران؛ سعيد نفيسي، ج2، ص763.
- [23] دانشمندان آذربايجان؛ محمدعلي تربيت، ص352.
- [24] كوي سرخاب تبريز؛ دكتور ضياءالدين سجادي، انتشارات انجمن آثار ملي 133، تهران 1356ص409.
- [25] نقل ملخص از روضات الجنان؛ حافظ حسين كربلايي؛ تصحيح علامه حاجي ميرزا جعفر سلطان القرابي تبريزي جزء اول ص 75.
- [26] ديوان همام تبريزي؛ تصحيح دكتور رشيد عيوضي، ص98.
- [27] تذكرة دولت شاه سمرقندي؛ چاپ كلاله خاور، ص164 و رياض العارفين ص400.
- [28] ديوان همام تبريزي؛ رشيد عيوضي ص 13؛ انا نري قطب الزمان ينال من - بحر المعاني و البيان فرائدا؛
- [29] ديوان همام تبريزي؛ رشيد عيوضي ص47.
- [30] ديوان همام تبريزي؛ رشيد عيوضي ص47.
- [31] كليات عراقي؛ تصحيح سعيد نفيسي، ص14.
- [32] سلم السموات؛ تصحيح دكتور يحيي قريب، ص64.
- [33] مونس الاحرار (تاريخ تأليف 741) محمدبن بدر جاجرمي، تصحيح ميرصالح طببي، ج2، ص839.
- [34] روضات الجنان؛ حافظ حسين كربلايي؛ تصحيح علامه حاجي ميرزا جعفر سلطان القرابي تبريزي جزء اول ص105.

[36] تعليقات علامة شادروان سلطان القرايبي؛ که این نکته را مستند به تقریرات ثقه الاسلام شهید کرده‌اند، رحمه الله علیهما
روضات الجنان جزء اول ص 551..